

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

سیدهاشم سدید

۰۷ جنوری ۲۰۱۶

من کسانی را که تعصب دارند و مطلق گرا هستند، روشنفکر نمی دانم

پیرامون روشنفکر سخن زیاد گفته شده است. یکی او را از یک زاویه زیر ذره بین گرفته و تعریف کرده است و دیگری از زاویه دیگری و با تعریف و نگرش متفاوت نسبت به او و دیگران.

در هر ارزیابی و تعریفی بالاتر دید عناصری از صواب و ناصواب در ارتباط با روشنفکر و روشنفکری وجود دارد؛ اما از نظر من کسی را که نسبت به یک امر معین و مشخص تعصب می ورزد، یا مسأله و باور و دیدی را به مثابه یگانه باور و دید می خواند و به حقیقت کامل، مطلق و بی چون و چرا بودن آن ایمان قطعی دارد و سرسختانه اصرار می ورزد، و بر حقانیت اندیشه اش با خشک اندیشی و افراط به سختی تمام پای می فشارد، به هیچ وجه نمی توان روشنفکر خواند.

چند روز قبل یکی از هموطنان ما در یکی از صفحات اینترنتی با نیت خیرخواهانه و انسانی، بدون این که فرد مشخصی را مخاطب قرار دهد، نوشته بود که امیدوارم روشنفکران ما به جای مشاجره و... در هارمونی به سر ببرند و کوشش کنند که در اوضاع آشفته کنونی به مسائلی بپردازند که به سود جامعه و مردم باشد (نقل به معنی). سخنی واقعاً نیکو و خیراندیشانه که من شخصاً برای نویسنده آن آرزوی سلامت و موفقیت و سعادت می کنم، منتها به اجازه ایشان این نکته را اضافه می کنم که اول باید دید که آیا اشخاصی که وی آن ها را در زمره روشنفکران به حساب می آورند، واقعاً روشنفکر هستند یا نه؟!

روشن است که هر انسان اکادمیک یا تحصیگرده در هر حالتی، چون به دانشگاه رفته و تحصیل کرده و دارای مدرک و تخصصی است، نمی تواند دارای شأن روشنفکر باشد.

اگر تاریخ را با دید انتقادی مرور کنیم، دست بسیاری از همین انسان های اکادمیک و تحصیگرده را به وضوح در پشت بسیاری از جنایات خرد و بزرگ و مصایب و بدبختی های جامعه بشری در گذشته و حال مشاهده می کنیم. جنگ عمومی دوم را هیتلر به راه انداخت، ولی اگر پرده هائی را که بر روی حقیقت آغاز و علت آن جنگ کشیده شده است پس بزنیم، خواهیم دید که دست هائی که سناریوی این درام خونین، غم انگیز و غیرانسانی را رقم زده است، دست هائی کسانی بوده اند که دارای تحصیلات اکادمیک و بسیار بالائی بوده اند.

میزان دقیق انسانی را که طی این جنگ ویران کننده به قتل رسیدند، نمی شود بیان کرد؛ اما از روی تخمین می تواند آن را بالغ بر پنجاه تا هشتاد میلیون انسان دانست. قتل پنجاه تا هشتاد میلیون انسان و ویرانی تمام اروپا، نصف آسیا، تعدادی از کشورهای افریقای و شرق میانه و... آیا این نشان از روشنفکری دارد؟

تولید انواع سلاح های اتمی - بیولوژیک - کیمیائی و سلاح های متعارف و غیر متعارف دیگر برای جنگ و نابودی انسان ها و تثبیت سلطه گری و استبداد و استعمار و جهانخواری و کاربرد زور برای رسیدن به خواسته های سیری ناپذیر و امیال حیوانی، تروریست پروری، دست اندازی ها و جهان را به نابودی رو به رو کردن و ... را در نظر بگیرید. آیا نشانه ای از روشنفکری در این همه خودپرستی و خودپسندی و جنون که دست اکادمیسن ها در ظهور و بروز آن به خوبی مشاهده می شود، دیده می شود؟

تمام سیاست مداران جهان را بلااستثناء اکادمیسن - به معنی عام کلمه - تشکیل می دهند. به طور نمونه به کشور خود می نگریم که رئیس جمهور آن "داکتر" است، و قرار گرفته خیلی ها دومین مغز متفکر دنیا می باشد - با کدام معیار و به چه دلیل هنوز من بدان پی نبرده ام. از نظر غرب و از نظر کسانی که پدیده روشنفکری را از دیده غرب می بینند، این شخص روشنفکر است. رئیس اجرائیه و وزیرای "اشرف غنی" هم تقریباً همه داکتر هستند؛ یعنی از روی تخصص و تحصیلی که دارند، باید همه روشنفکر باشند. یا بسیاری از وکلای دو مجلس، نظامیان، والی ها قضات و...

از نظر کسانی که روشنفکری را منوط به انسان دوستی و اخلاق حمیده می دانند هیچ کدام این ها را نمی توان روشنفکر نامید، زیرا هیچ کدام پایبند اخلاق نیستند، به انسان و انسانیت احترام ندارند، همه تلاش های شان بر محور آسایش و رفاه خود و خویشان و دوستان و همزمان شان می چرخد، سیاست را فعالیتی برای فرو نشانیدن عطش خود به مال و قدرت و شهرت می پندارند و هر کدام، بدون استثناء در بند قوم و منطقه و زبان و مذهب، به گونه ای که یکی را بر دیگری رجحان بدهند، می باشند؛ تا جایی که کشور را به آستانه انحطاط و تباهی کشانده اند.

به گپ همه خدمت گزار، صادق، میهن پرست و روشنفکر اند؛ اما در عمل ابداً چنین چیزی وجود ندارد؟ من نمی خواهم در رابطه برخورد های دوگانه "احمدزی" و "عبدالله"، از آنجا که "چیزی که عیان است، حاجت به بیان نیست"، کلامی بر زبان بیاورم. همین گونه در باره افرادی که در سطوح پائین حاکمیت قرار دارند و تا فرق در ضلالت و تعفن مدفون هستند!

چنین بی بند و باری و آشفتگی و خویش خوری و فساد و فاسد پروری فراگیر در کشور ما، بدون شک و هیچ وقت از یک انسان روشنفکر سر نمی زند.

این ها نه این که روشنفکر نیستند، لکه های بدنما و شرم آوری هستند بر دامان حله پاک و مقدس روشنفکری؛ چه در گستره افغانستان، و چه در وسعت جهان.

کسی را که در بند همکیش است، یا در بند خویش است، یا در بند نان است، یا در بند شأن و نشان است، یا در بند کرسی و مقام و سمت و زبان است، یا کسی که سر در گریبان پروا پیشگی فرو نمی برد و به نقد اندیشه و عمل خود نمی پردازد، و همیشه و در هر زمان و مکان، بدون استثناء خود را به حق می داند، روشنفکر نامیدن جفای است. روشنفکر از همه این بند ها آزاد است. روشنفکر کسی است که تنها در یک رشته بند است؛ و آن رشته تنها مردم در کلیت آن می باشد. چنین روشنفکری با کلمات تجرید و جزئیت و من تو یا ما و شما آشنائی ندارد.

گرهگاه روشنفکران کلمه انسان است، نه قبیله و قوم و زبان و مذهب و دین و سمت و ... کسی را که همه بدی ها را در قوم و در دین و ایدئولوژی و مکتب دیگران می بیند و خود را بری از همه عیوب و کمبودات می داند، نباید روشنفکر خواند.

تاریک اندیش ترین انسان کسی است که زبان او همواره علیه یک قوم، یک مذهب، یک دین، یک فلسفه و یک مکتب فکری - سیاسی جاری باشد، و صغیر قلمش همواره علیه یک قوم شنیده شود. یا علیه یک تفکر یا باور مذهبی - سیاسی و یک مکتب!

دیدن خطا در مذاهب و ادیان دیگران و ندیدن خطا در دین و مذهب خود، یا دیدن خطا در اعتقادات فلسفی - سیاسی دیگران و ندیدن خطا در اعتقادات فلسفی - سیاسی خود، دور از شأن روشنفکری است.

روشنفکر اولتر از همه به نقد تفکر خود می پردازد. کسی که پیش از پرداختن به نقد دیگران از خود و از افکار و اندیشه های خویش، همچنین از مکتب فکری خودش نقد نمی کند، به هیچ وجه روشنفکر نیست. خود را یکسره بی عیب و نقص، و بی کم و کسر دانستن از خصلت روشنفکری به دور است. همینطور انسانی که منقاد دولت یا سازمان دولتی یا غیر دولتی است، به معنی دیگر دارای استقلال نیست!

دین من، مذهب من، باورهای فلسفی و سیاسی من، قوم من، قبیله من، خانواده من، خودم، زبانم و... من، از همه مقدس تر، والاتر، بهتر، به حق تر، سزاوارتر و... است، نشان از بی مایگی فکری دارد؛ امری که یافتن آن در وجود یک روشنفکر امکان ناپذیر است.

هیچ قومی، نسبت به قوم دیگری برتر نیست، مگر در اندیشه و عمل نیکو و به اخلاق پالوده و حسن نیت برابر نسبت به همه.

همینطور هیچ دین و هیچ دینداری نسبت به دین و دیندار دیگری برتر نیست، مگر دین و دینداری که به انسان به نام انسان احترام می گذارد و در عمل درصدد شادکامی و بهبود زندگی وی در این دنیا است.

انسان هائی که با این چنین شالوده فکری مثبت و انسانی و روشنفکرانه پرورده شده اند، همیشه و در هر مکانی با هارمونی یا هماهنگی و انسجام با هم زندگی می کنند.

برای ایجاد سازگاری و تفاهم و همکاری در میان این گونه انسان ها هیچ کوششی، آن گونه که آن هموطن خیراندیش و محترم ما آرزو کرده اند، لازم نیست؛ اما به وجود آوردن هماهنگی در میان کسانی که در جبهه مقابل این انسان ها قرار دارند، کسانی که همه چیز را در تملک خویش می دانند و دیگران را نادان مطلق و فاقد هرحق و حقوق فکری می کنند، و فکری می کنند همه چیز را خدا برای آن ها آفریده است و همه چیز باید در تملیک آن ها باشد و دیگران را خدا برای بردگی و بندگی و فراهم کردن خوان شادخواری و خوشگذرانی آن ها و خوانچه های دستیاران شان خلق کرده است و آن ها را برای آفائی، کاری است، محال و ناشدنی. زیرا روشنفکری که با این چنین انسان ها سازش پیشه می کند، به هر نیت و مقصدی که باشد، از صف روشنفکری، حتی از صف انسان ها، خارج می شود.

سر شور دادن با یک قوم پرست، یا با یک دیندار متعصب که جز با نوشیدن خون انسان عطش وی فرو نمی نشیند، یا با یک انسان مطلق گرا، خواه چپ باشد و خواه راست، با اخلاق روشنفکری قطعاً سازگار نیست.

کسی که می خواهد انسان ها در انتخاب دین و مذهب و خط فکری خود آزاد باشند، حق داشته باشند خود شان زن و شوهر و نوع زندگی شان را انتخاب کنند، حق داشته باشند لیبرالیست یا سوسیالیست یا طرفدار یک نظام متعادل دینی باشند، چگونه می تواند با کسانی که درصدد ایجاد دیکتاتوری های نظامی - دینی - سیاسی است، یا در پی نابود ساختن تمام آزادی های انسان ها است، یا در صدد پامال کردن حقوق حقه دیگران است و غیر از حرف زور چیز دیگری یاد ندارند در یک خط فکری و در یک جبهه قرار داشته باشد.

نمونه این دو خط فکری کسانی هستند مثل "سدید"، و کسانی مثل "ملا عمر" و پیروان او؛ یک طرف سنگسار می کند، و طرف دیگر می گوید: "بس است. دست بردارید از چنین خشونتی که شائسته انسان و انسانیت نیست!" یک طرف زن

را زنده به گور می کند، و طرف دیگر می گوید: "این کار وحشت است؛ نادانی است؛ بگذار زن هم حق انتخاب داشته باشد و از زندگی خود تمتع ببرد!" یک طرف دختر زیر نه سال را به زنی می گیرد، دختری را که کودکی بیش نیست و هنوز نمی داند که زن و شوهر بودن و همبستر شدن یعنی چه؛ و طرف دیگر می گوید: "این کار منتهای بربریت و توحش است که نسبت به یک طفل معصوم و بیچاره و ناتوان روا می دارید - خلاف همه اصول و پرنسیپ های اخلاقی و انسانی!" یک طرف دروازه های مکاتب را می بندد و طرف دیگر می گوید: "ملتی که مکتب و تحصیل و فرهنگ پر بار و عالی و انسانی ندارد، هیچ چیزی ندارد!" و... یک طرف اطفال خرد سال را با بمب های انتحاری برای کشتن بی گناهان می فرستد، و طرف دیگر می گوید: "این جنایتی است که نه هلاکو و چنگیز بدان دست زده اند و نه هیتلر و ... یک طرف مردم را به عقب سوق می دهد و به گذشته ها می کشاند و می خواهد قوانین صد ها سال قبل را در جامعه امروز و در عصر حاضر بازگرداند، و طرف دیگر می گوید: "جهان به سرعت برق به پیش می رود، بگذار ما هم، که فرسخ ها از قافله عقب مانده ایم، اگر با جهان همقدم شده نمی توانیم، اقلأً با پای شکسته خود لنگ لنگان به جلو برویم!"

بر کنار از همه آنچه گفته شد، کسی که روشنفکر است، هیچ وقت به ناپودی و حذف فزیزی مخالفت فکری اش نمی اندیشد. چنین شخصی اخلاق عیسی را هم ندارد که اگر کسی به یک طرف رویش بزند، طرف دیگر روی خویش را پیش کند، اما آرزویش اول تر از همه و همواره این است که مشکل جامعه اش با گفت و شنود مستدل، مستقیم، هدفمند و سازنده حل گردد.

امیدوارم هموطنی که پیشنهاد ایجاد هماهنگی میان روشنفکران - و به اصطلاح روشنفکران - را داده بودند، این عرض حال را بخوانند و به مصداق این ضرب المثل که "کند همجنس با هم جنس پرواز" این اصل را قبول کنند که امکان پرواز کبوتر، سمبول صلح و همزیستی و پاکی، با کرگس، نمادی از لاشخوری، زور، تکبر و استیلا و افزون طلبی و درنده خوئی و... وجود ندارد!

چنین پروازی تنها وقتی ممکن می شود که یکی از این دو سرشت و طبیعت خویش را تغییر بدهند - کاری که از فرط و فزونی مشکل، منتفی است.

روشن است که این هموطن ما آرزوی کرگس شدن ما را نخواهد کرد، زیرا جهان کرگس ها جهان حمله و یورش و زور و دریدن و خوردن گوشت و خون و دنیای یکه تازی و بلند پروازی جاه طلبانه و جدا و تنها زیستن است، جهانی کریه و نفرت انگیز و زشت!!

اما با همه عملی نبودن این پیشنهاد، این قلم پیشنهاد شان را من حیث یک پیشنهاد خیرخواهانه تقدیر می کنم. ای کاش انسان ها در آن حدی از فروتنی و حق بینی و گذشت و مسامحه و نرمخوئی و آسان گرفتن و انسانیت و خلق و خوی نیکو رسیده باشند که چنین تلاش هائی را با همه توان لیبیک بگویند! شاید خواست خدا همین است!

۲۰۱۶/۰۱/۰۶